

فلا خون ۱۵۱

NEO

LIBERALISM

نئولیبرالیسم
و جنگلی

در دفاع از نقد اقتصاد سیاسی

مهران جنگلی مقدم

www.kanoon.ir

فلاخن

شماره ۱۵۱

نویسنده: دکتر
محمد علی

در دفاع از نقد اقتصاد سیاسی

مهران جنگلی مقدم

مناجیح

در واکنش به قیام آبان ۹۸ با شمار زیادی از تحلیل‌ها و اظهارنظرها در خصوص ماهیت این قیام مواجه شدیم. با توجه به خاستگاه طبقاتی این قیام (جرقه‌ی اولیه قیام با افزایش چندبرابری قیمت بنزین زده شد و با توجه به شواهد میدانی ترکیب معترضان عمدتاً از حاشیه‌ی شهرها، محله‌های کارگرنشین، مزدبگیران و بیکاران بود.) توجهات متوجه تغییرات نتولیرالی اقتصاد ایران و نقد اقتصاد سیاسی حاکم شد. سرکوب خونین و بی‌سابقه‌ای که دولت سرمایه‌داری در مواجهه با این قیام انجام داد برخی را بر آن داشت که نقد اقتصاد سیاسی به اندازه‌ی کافی توانایی آن را ندارد که اعتراضات و سرکوب متعاقب آن را درک و تحلیل کند و باید بسیار بیشتر از آنکه به نقد اقتصاد سیاسی می‌پردازیم به سایر وجوه و مختصات دستگاه سرکوب پرداخت. البته چنان‌که در ادامه اشاره خواهیم کرد همه‌ی این اظهارنظرها را نمی‌توان یک‌سان و هم‌ارز قلمداد کرد و برای آسیب‌شناسی دقیق‌تر باید آن را همانطور که هست در دو اردوگاه چپ و راست مشاهده نمود. اردوگاه کسانی که به منظور دستیابی به عدالت اجتماعی و برابری نقد اقتصاد سیاسی را در بازشناسی دستگاه سرکوب جمهوری اسلامی ناکافی می‌دانند و اردوگاه کسانی که تحلیل طبقاتی و ورود از منظر نقد اقتصاد سیاسی، و از جمله اشاره به نتولیرالیسم را، در خصوص دستگاه سرکوب اساساً بی‌ربط می‌دانند. بر این اساس این متن به دنبال اثبات رویکردهای نتولیرالیستی در اقتصاد و ورود اجتناب‌ناپذیر ساختار اقتصادی-سیاسی در ایران به مرحله‌ی انباشت نتولیرالی سرمایه طی سه دهه‌ی اخیر نیست و در واکنش به جریانی نوشته نمی‌شود که معتقدند در جمهوری اسلامی ما با چنین پدیده-

رویگرد هر دم رشديابنده‌ای روبرو نیستیم و خصلت دولتی اقتصاد در ایران مانع ذاتی نئولیبرالیسم است. بلکه این متن وجود چنین پدیده-رویگردی را بر اساس رژیم جهان‌شمول و غیرقابل اجتناب رشد سرمایه‌داری در چند دهه‌ی اخیر یعنی نئولیبرالیسم مبنا قرار داده و تنها به برخی تاثیرات متقابل و تشدیدکننده‌ی آن با دستگاه سرکوب که از ویژگی‌های پیشانئولیبرالی ریشه‌داری برخوردار است، می‌پردازد.

لازم به اشاره است که نمونه‌هایی که از هر دو اردوگاه در این مطلب مورد استفاده قرار گرفته‌اند از توییت‌ر اخذ شده‌اند و نویسنده پیشاپیش محدودیت‌های جدی اظهارنظر و تحلیل در توییت‌ر را در خصوص این نمونه‌ها وارد می‌داند.

نمونه‌ی اول از مهسا اسدالله‌نژاد:

انگار اون موقعی که کلمه‌ی «استبداد»-اونم از نوعِ مطلق‌اش- از مُد نیفتاده بود، درست‌تر می‌دونستیم باید چطوری موضع‌گیری کنیم، تا الان که «نئولیبرالیسم» اسمِ عامِ بی‌ارجاعی‌ست که خیلی هم به مذاق استبداد بد نیما؛ به هر حال از غرب اومده و نباید لااقل در ساحتِ گفتار چیزِ خوبی باشه.

هر متنی که درباره‌ی حوادث اخیر می‌خونم که ماجرا رو به سیاست‌های نئولیبرالیستی حاکم بر جهان موقوف می‌کنه، یا از «خاص» بودن منطقِ سیاسی اکنون ما درمی‌گذره، خشم در من تولید می‌کنه. برای حاکمیت چیزی از این جذاب‌تر؟ عزلتِ آرنتی بد نیست اگر نمی‌تونیم چشم در چشمِ خشونت حرفی بزنینم. بگذاریم آیندگان نه با حماقت، که با عدمِ جسارتِ کافی ما رو به یاد بیارن. مثلاً به این دوره‌ی تاریخی که نگاه می‌کنن، یک سکوتِ تحلیلی ببینن. یک خاموشیِ معنی‌دار که اتفاقاً دستِ خشونت را تماماً رو می‌کنه. حس می‌کنم بیش از اندازه آدرس غلط می‌دهیم.

نمونه‌ی دوم از وحید ولی‌زاده:

فرو کاستن رژیم سیاسی به نئولیبرالیسم و دیدن رویارویی در عینک «فروستان در برابر نئولیبرالیسم» ناتوان است از اینکه ببیند چرا در شیلی خیابان‌ها هر روز تظاهرات است و ۲۵ کشته داده و در ایران خیابان‌ها پاکسازی می‌شود با صدها کشته.

اگر رویارویی را میان فروستان و نئولیبرالیسم ببینیم نتیجه‌ی سیاسی‌اش می‌شود دیدن مبارزه میان چپ و راست. اما ما با یک فاشیسم روبرویم. خود فاشیسم آمیزه‌ای از چپ و راست است و جبهه‌ی ضدفاشیستی نیز هم جناح چپ دارد و هم جناح راست.

نمونه‌ی سوم از توس طهماسبی:

جان‌باختگان و بازداشتی‌ها را فراموش نکنیم. از آن مهم‌تر آن چیزی را که فریاد زدند و بر زبان آوردند فراموش نکنیم و اجازه‌ی تحریف ندهیم. آگاه باشیم که هر کس برای توصیف ماجرا از عبارات شوک‌درمانی و نئولیبرالیسم استفاده کرد، دانسته یا نادانسته عملی دست‌گام سرکوب است.

ده‌ها تحلیل و موضع دیگر را می‌توان یافت که در آن‌ها ناتوانی تحلیل مبتنی بر نوع اقتصاد سیاسی حاکم بر ایران علی‌الخصوص درباره‌ی قیام آبان ۹۸ یادآوری می‌شود. هرچند همه‌ی این دست تحلیل/موضع‌ها از جمله چند نمونه‌ای که در بالا آورده شد از ناهمسانی تئوریک و سیاسی برخوردارند و از نقطه‌ی عزیمت‌های یکسان سیاسی نیز برخوردارند، با این حال به دلیل مشابهت‌های نظری و استفاده از متدهای یکسان تحلیلی به شرحی که خواهم گفت می‌توانند به نتایج یکسان سیاسی ختم شوند. کما اینکه وحید ولی‌زاده در ادامه‌ی توییت خود به این موضوع اشاره کرده است: «این بحث فرودستان/نئولیبرالیسم دو نتیجه‌ی سیاسی دارد. یکیش در سطح ملی اینها که فرقه‌گرا می‌شوند و با همه‌ی دیگر گروه‌های سیاسی جنگ دارند الان، یکی هم فراملی آنها که در سطح جهانی ج اسلامی را دولت فرودستان می‌بینند!!»

نتیجه‌ی سیاسی یکسانی که دو خاستگاه مختلف یکی چپ (نمونه‌ی ولی‌زاده و اسدالله‌نژاد) و دیگری راست (نمونه‌ی توس طهماسبی) را بر سر نئولیبرال ندانستن یا کم‌اهمیت دانستن نقش نئولیبرالیسم در برساختن سامانه‌ی سرکوب طبقاتی و سیاسی که به صورت فشرده جمهوری اسلامی نامیده می‌شود در نهایت در نقطه‌ای شوم به هم‌دیگر می‌رساند. آن چنان که ولی‌زاده بیان می‌کند: دوگانه‌ی فرودستان (سوژه‌های سرکوب که قاعدتن در نگاه ولی‌زاده‌ی چپ‌گرا باید فرودستان طبقاتی را نیز شامل شود در کنار سایر سوژه‌های سرکوب اعم از زنان و غیره) و نئولیبرالیسم یک نتیجه‌ی سیاسی در بر دارد: اینکه قائلان به چنین دوگانه‌ای تبدیل به فرقه‌هایی می‌شوند که مایل نیستند به سایر گروه‌هایی که چنین تحلیلی را بر شرایط موجود وارد نمی‌دانند نزدیک شوند و احتمالاً با آنها یک کارزار مشترک علیه جمهوری اسلامی راه بیاندازند. در نتیجه آنکه از دریچه‌ی این نگاه باید این تقابل بین فرودستان و نئولیبرالیسم را کناری گذاشت و از پی‌آمد چنین عملی است که می‌توان به سایر گروه‌های سیاسی مخالف جمهوری اسلامی نزدیک شد. به عبارتی دیگر برای نزدیک شدن به گروه‌های سیاسی دیگر و به طور مشخص

راست‌گرایان، ابتدا باید از چنین دوگانه‌سازی مبتنی بر فرودستان، از جمله فرودستان طبقاتی و نئولیبرالیسم پرهیز کرد و به این ترتیب نئولیبرالیسم را فاقد [این حجم از] سوبه‌های سرکوب‌گرایانه‌ای دانست که در جمهوری اسلامی وجود دارد و یا آنکه اساسن مانند اقتصاددانان طرفدار بازار آزاد ساخت اقتصادی جمهوری اسلامی را صرفن اقتصاد دولتی، رانتی، نفتی و امثالهم دانست و نئولیبرالیسم را بی‌ربط به این ساخت اقتصادی.

یا آنچنان که مهسا اسدالله‌نژاد (از نویسندگان سایت چپ‌گرای پروبلماتیکا) می‌نویسد نئولیبرالیسم اسم عام بی‌ارجاعی است که استبداد را توضیح نمی‌دهد. از نظر اسدالله‌نژاد استبداد مطلق نام درست وضعیت است و می‌تواند خاص بودن منطق سیاسی اکنون ما را نشان دهد و در نهایت تحلیل وضعیت مبتنی بر نئولیبرالیسم بیش از اندازه دادن آدرس غلط است.

اما گل آخر را در این سلسله‌مواضع ظاهرا بی‌ارتباط با هم توسط هماسبی می‌زند. او که سابقن یک دانشجوی چپ‌گرا بود و چند سالی‌ست در یک چرخش سیاسی و فکری از افراطی‌ترین مواضع راست دفاع و ضدیت‌اش را با اندیشه‌ی چپ آشکارا بیان می‌کند خیلی روشن و بدون چرخش‌های قلمی می‌نویسد: «هر کس برای توصیف ماجرا از عبارات شوک‌درمانی و نئولیبرالیسم استفاده کرد، دانسته یا نادانسته عملی دستگاه سرکوب است.» قطعن موضع سیاسی طهماسبی در دفاع آشکار از نئولیبرالیسم آنچنان که از سابقه‌ی سیاسی او می‌توان دریافت در ضدیت با عدالت اجتماعی و هر نوع ایده‌ی برابری است. امری که به هیچ‌رو در خصوص ولی‌زاده و اسدالله‌نژاد که هر دو از فعالان چپ‌گرایند صدق نمی‌کند. اما به سادگی می‌توان دریافت که این اظهارنظرهای به ظاهر متفاوت چگونه در یک‌جا به هم می‌رسند: خوب و بد کردن نئولیبرالیسم، متافیزیکی کردن استبداد و پوشاندن ریشه‌های اقتصاد سیاسی سرکوب.

بخش مهمی از دعوای نظری-سیاسی مخالفین جمهوری اسلامی با یکدیگر بر سر نام‌گذاری خصلت اصلی-بنیادین‌ترین خصلت نظام حاکم است. ولی‌زاده آن را فاشیسم می‌نامد و اسدالله نژاد استبداد مطلق. احتمالن طهماسبی آن را حکومت اسلامی، استبداد شیعی و یا مانند تورج اتابکی در مصاحبه با یکی از رسانه‌های فارسی‌زبان، حکومت فقه‌سالار خواهد نامید. آنها همچنین از زبان کسانی که مورد نقدشان قرار می‌دهند (مارکسیست‌ها، فعالان ضدسرمایه‌داری و...) خصلت‌های اصلی نظم موجود را [متاثر از] نئولیبرالیسم می‌نامند.

این نام‌ها هر کدام وضعیت‌هایی را در نظم موجود برجسته می‌کنند و در عین حال بدون آنکه به یکدیگر تحویل داده شوند و در تنافر ذاتی با هم قرار بگیرند مدعی‌اند که از بین نام‌های موجود نئولیبرالیسم بیش از همه، بقیه‌ی نام‌ها و برجسته‌سازی‌ها را نفی می‌کند؛ یک اسم عام بدون ارجاع که استفاده از آن در تحلیل‌ها قند در دل جمهوری اسلامی آب می‌کند و دانسته یا نادانسته عمه‌گی دستگاه سرکوب است.

چرا استبداد ولو آنکه آن را مطلق، شیعی و غیره بنامیم نمی‌تواند وضعیت حاکم را آن‌چنان که هست به شمولیت ریشه‌ها و بستر و دلایل‌اش بیان کند؟ به عبارت دیگر وقتی دستگاه سرکوب را با استبداد توضیح می‌دهیم، استبداد را با چه توضیح خواهیم داد؟ واقعیت این است که این الفاظ روابط قدرت و نحوه‌ی شکل‌گیری و تداوم آن را آشکار نمی‌کنند. بنابراین حتا نامگذاری‌های دقیقی هم نیستند. سوژه‌های سرکوب را همسان می‌کنند. حاوی هیچ متدلوژی تحقیقی نیستند. کلی‌گو و فراخ‌اند. به اندازه‌ی کافی جامعه‌شناختی نیستند. نمی‌توانند به بنیان‌های اقتصاد سیاسی وضعیت مستقر راه ببرند. گزاره‌هایی متافیزیکی‌اند که منجر به کوری تحلیلی و سیاسی می‌شوند و در نهایت می‌تواند وضعیت را بازتولید کند. استبداد نامیدن وضعیت موجود فردی کردن مسئولیت امور است. در این نوع تحلیل، وضعیت مستقر ناشی از اراده‌ی یک مستبد اعظم و عده‌ای کارگزار و گروه‌های گوش‌به‌فرمان است که حول یک‌سری منافع مشترک گرد آمده‌اند. این جمع فرمانفرمایان می‌توانند به‌صورت مطلق، فاشیستی یا هر مدل دیگر اعمال اراده کنند اما بدون نگرشی مبتنی بر نقد اقتصاد سیاسی و زمینه‌های مرتبط با نحوه‌ی انباشت سرمایه، هر اراده‌ی معطوف به تغییر در این وضعیت صرفن در تغییر هیئت حاکمه متوقف خواهد شد بدون اینکه به زمینه‌های پیچیده‌ی مادی بازتولید هیئت حاکم مستبد آسیب برساند. در مقابل رویارویی نظری-سیاسی با دستگاه سرکوب به نحوی که انگیخته‌ها و رانه‌های آن را در رابطه با منابع ثروت و سرمایه، از جمله ابزار تولید و نیروی کار نشان دهد و به این ترتیب ساخت قدرت را در آن بازشناسی کند، امریست که با نقد اقتصاد سیاسی گره خورده است. در این حوزه گفتگو با دوستان چپ‌گرا به دلیل برخورداری از زمینه‌های مشترک نظری بسیار شدنی‌تر است تا راست‌گرایان طرفدار بازار آزاد که گاهن از اساس منکر آن می‌شوند در ایران با مناسبات سرمایه‌داری روبرویم. بنابراین اگر نقطه‌ی عزیمت تحلیل را بر اشتراکات نظری (اینجا بر سرمایه‌داری بودن دولت و مناسبات تولید در ایران) بگذاریم صحبت از نئولیبرالیسم در ایران شان نزول خود را پیدا می‌کند. البته دوستان چپ‌گرا در این‌باره مخالفتی ندارند که نئولیبرالیسم از چند دهه پیش در قالب سیاست‌گذاری‌های مستمر و رویکردی کلی در ایران در حال پیاده شدن و پیش‌روی است. منتها سوال اصلی این خواهد بود که دستگاه سرکوب چه اندازه متأثر از نئولیبرالیسم است و چه اندازه از وجه ایدئولوژی مذهبی حاکم ناشی می‌شود؟ و اساسن آیا

هیچ توجیه عقلانی و منطقی و متکی بر واقعیات عینی در دست نیست که بتوان این دو را در همپوشانی با هم و در خدمت بازتولید یکدیگر دانست؟

آیا نقد اقتصاد سیاسی به ویژگی‌های متفاوت دولت‌های سرمایه‌داری که در ایران در تجلیات مذهبی - استبدادی دولت برجسته می‌شود بی‌توجه است؟ آیا نمی‌توان با متد تحلیلی مبتنی بر نقد اقتصاد سیاسی تفاوت سرکوب طبقاتی در سوئد و ایران را بازشناسایی کرد و در عین حال شدت سرکوب در ایران را با توجه به مولفه‌های مذهبی دستگاه سرکوب یا هر مولفه‌ی مضاعفی که از آن برخوردار است، توضیح داد؟

اگر نقطه‌ی عزیمت را در توضیح سرکوب‌ها در جمهوری اسلامی مختصات انباشت سرمایه در ایران (در اشکال متنوع آن از صنعتی تا مالی) قرار ندهیم بی‌برو برگرد ناچاریم که دستگاه سرکوب را صرفن با ویژگی‌هایی نظیر استبداد مذهبی توصیف کنیم و با زدودن مناسبات طبقاتی سرکوب که در نقد اقتصاد سیاسی و با تاکید بر نئولبرالیسم شدت آن نشان داده می‌شود، ناچار خواهیم بود آن را به بیانی صرفن اقتصادی فرو بکاهیم و با مواردی نظیر فساد سپاه و مالیات‌گریزی نهادهای غیرپاسخگو و مسائلی از این دست که پیش‌انئولبرالی محسوب می‌شوند، توضیح دهیم. مسئله صرف‌نظر کردن از این عوامل نیست. همان‌طور که تاکید بر نئولبرالیسم به معنای نادیده گذاشتن سایر موانع ساختاری در شکوفایی اقتصاد سرمایه‌داری در ایران نیست بلکه هدف نشان دادن این است که اولن افق پیش روی پاسخ به بحران‌های سرمایه‌داری چیزی جز نئولبرالیسم نیست و دومن قابلیت انعطاف‌پذیری نئولبرالیسم در هم‌نشینی با یک ساخت بیمارگونه مانند اقتصاد ایران و تشدید آن است.

کارویژه‌ی شکاف سیاسی مذهب_سکولاریسم که در چهل سال گذشته زبان غالب اپوزیسیون جمهوری اسلامی در نقد دستگاه سرکوب بوده در چنین بزنگاهی خودش را به زبان نقد برخی چپ‌گرایان نیز تحمیل می‌کند. آن‌طور که مهسا اسدالله‌نژاد می‌گوید؛ با نشان دادن زمینه‌های اقتصاد سیاسی سرکوب‌ها (یا با تقلیل سرکوب به اقتصاد سیاسی) قند در دل جمهوری اسلامی آب می‌شود و خیلی هم به مذاق استبداد بد نمی‌آید.

این رفقا اما فراموش می‌کنند که اضافه کنند با عدم تاکید بر اقتصاد سیاسی سرکوب‌ها یا راه برای استحاله‌ی دموکراتیک جمهوری اسلامی با پیش‌قراولی اصلاح‌طلبان و رفرمیست‌های حکومتی باز می‌شود یا برای براندازی به مثابه یک پروژه‌ی راست که هدف استیلای مجدد سرمایه‌داری را دنبال می‌کند که البته به حکم منطق جهان‌شمول سرمایه در فاز متأخر رشدش نئولبرالیسم خواهد بود.

منظور ما از استحاله‌ی دموکراتیک جمهوری اسلامی عبور از نظامی مذهبی به نظامی سکولار است که در آن سیادت شریعت و فقه در تنظیم قراردادهای اجتماعی کم‌رنگ می‌شود. چنین امری اگرچه به صورت حقوقی و

سیاسی با براندازی متفاوت است اما می‌تواند به میانجی تنش‌زدایی با غرب و برخی گشایش‌ها در سبک زندگی برخی لایه‌های میانی برخوردار موانع موجود بر سر راه انباشت باثبات و مستمر سرمایه را کاهش دهد. عدم تاکید و پافشاری بر نشان دادن زمینه‌های اقتصاد سیاسی دستگاه سرکوب یا راه را برای استحاله خواهد گشود یا آنکه مسیر را به میانجی انواع پروژه‌های براندازی برای عروج یک بدیل سکولار که به بازتولید اقتصاد سیاسی موجود خواهد پرداخت، هموار خواهد کرد. هم به اعتبار گرایش راستی که از آن برخوردار است و هم به حکم مناسبات جهانی سرمایه که نئولیبرالیسم را به یگانه نسخه‌ی باقی ماندن در نظم بین‌الملل تبدیل کرده است. به این ترتیب آنچه در این میان رستگار می‌شود بی‌کم و کاست استیلای مجدد انباشت سرمایه است ولو در اشکال سکولار. در واقع با این تصور که از حجم سرکوب‌ها خواهیم کاست به نحوی که از چندصد کشته به نظامی که با پنبه سر می‌برد یا مانند شیلی تنها ۲۵ کشته بر جا می‌گذارد از سرمایه‌داری‌ای با سیادت قوانین مذهبی به سرمایه‌داری سکولار گذر خواهیم کرد. بنابراین همه‌ی این اظهارنظرها مبنی بر این‌که سرکوب را به اقتصاد سیاسی فرونگاهیم این گزاره‌ی سیاسی را پیش رو می‌گذارد که سرمایه‌داری و نئولیبرالیسم سکولار رحمانی‌تر است. با استقرار در چنین تحلیل‌های سیاسی‌ای چه نیروهایی شایستگی آن را خواهند یافت که رهبری سیاسی عبور از جمهوری اسلامی را بر عهده بگیرند جز نیروهای راست‌گرایی که در طول چهل سال گذشته با تاکید بر وجه مذهبی حاکمیت حول شکاف مذهب_سکولاریسم تعین یافته‌اند و دست به بسیج نیروهای اجتماعی می‌زنند؟

اما اقتصاد سیاسی، خصوصیات و ویژگی‌های انباشت سرمایه در ایران، مناسبات طبقاتی تولید و در نهایت نئولیبرالیسم به عنوان فاز متأخر انکشاف سرمایه‌داری در ایران به عنوان دنباله‌ای از اقتصاد جهانی سرمایه‌داری درباره‌ی وجوه مذهبی دستگاه سرکوب چه می‌گوید؟ آیا متد تحلیلی مبتنی بر اقتصاد سیاسی در این خصوص سکوت کرده است یا آنجا که مدعی تحلیل وضعیت است آن‌چنان که توسطهماسبی می‌گوید تبدیل به عملی سرکوب می‌شود؟ یا آنکه با راه بردن به ریشه‌های مادی سرکوب و سازوکارهای قدرت سیاسی مسلط آن را به دقت توضیح می‌دهد و راه ممانعت از بازتولید و احیای مجدد آن را نشان می‌دهد؟

سوال در خصوص نئولیبرالیسم سکولار را به شکل دیگری هم می‌توان طرح کرد. آیا سرمایه‌داری سکولار (در اینجا فاز مشخصی از آن یعنی نئولیبرالیسم سکولار) واجد سرکوب کمتری است؟ سرکوب به مراتب کمتر در فرانسه، در شیلی و... آیا صرفن از سکولار بودن نظام‌های سیاسی مستقر در آنجا ناشی می‌شود؟ آیا اگر بسته به شرایط نظام سیاسی و اقتصادی در کشورهای نامبرده سطح رادیکالیسم جنبش‌های اعتراضی عمیق‌تر گردد سرمایه‌داری‌های سکولار مستقر در آن جوامع دست به خشونت و سرکوب سنگین‌تری از آنچه تاکنون مرتکب شده‌اند نخواهند زد؟

به گمان من آنچه در ایران حجم سنگین سرکوب را می‌سازد با وجود تأثیرپذیری از برخی آموزه‌های ایدئولوژیک مذهبی ارتباط مستقیمی دارد با مقدار رادیکالیسم جنبش اعتراضی. در این نکته باید تامل بیشتری کرد. قطعاً بدنه‌ی سرکوب شامل مامور امنیتی و بازجو و شکنجه‌گر و یگان‌های سرکوب شورش‌های خیابانی و امثالهم به شکل حداکثری از گزاره‌های مذهبی که خشونت را علیه معترضان روا اعلام می‌کند، انباشته می‌شوند. اما باید توجه کرد که در فقدان این آموزه‌های دهشتناک در نظام‌های سکولار همواره چیزهایی از جنس ایدئولوژی یافت می‌شود که ملاط خشونت را بسازد و چرخ سرکوب را روغن کاری کند. فاشیسم کلاسیک قرن بیستمی و ایدئولوژی‌های هویت‌گرای افراطی مانند ناسیونالیسم مثال‌های خوبی در این زمینه‌اند. منتها این ایدئولوژی‌های خونبار نیز در مقطعی به شکل حداکثری فعال می‌شوند که خطر جدی در بیخ گوش‌شان باشد. جز آن، سرکوب در شکل کشتار به تعویق می‌افتد تا زمانی که مقاومتی جدی در جامعه در برابر تعرض سرمایه‌داری شکل بگیرد. رادیکالیسم و تعرضی که از جانب توده‌ها در آبان ۹۸ با صدها کشته و هزاران زخمی موقت سرکوب شد، اگر در هر جای دیگری از ممالک سرمایه‌داری رخ بدهد به گواهی تاریخ خونین این جوامع دست‌کم از پیدایش سرمایه‌داری تاکنون کشتاری مشابه را بر جای خواهد گذاشت (رجوع کنید به شورش سال ۱۹۹۲ در لس‌آنجلس که به کمک لشکر اول تفنگداران دریایی ارتش آمریکا با نزدیک به ۶۰ کشته سرکوب شد). گذشته از این سرکوب سنگین طبقاتی و سیاسی در شیلی دهه‌ی هفتاد به عنوان آزمایشگاه نئولیبرالیسم گواهی می‌دهد که چگونه این رژیم انباشت سرمایه دست بر قضا در جوامعی با خصلت‌های تاریخی متفاوت با جامعه‌ی ایران نیز در قامت یک دستگاه سرکوب تمام‌عیار می‌تواند ظاهر شود. با این‌همه در خصوص اهمیت تفاوت‌های انواع دستگاه سرکوب باید گفت که در جوامع گوناگون دستگاه سرکوب ذیل/بر فراز اشکال و افق‌های مختلف رادیکالیسم طبقاتی و توده‌ای قرار می‌گیرد که بسته به ظرفیت‌های نظام‌های مختلف متفاوت‌اند. بلافاصله باید اضافه کنیم که این ظرفیت‌ها را جدال بین نیروهای مختلف اجتماعی و سیاسی می‌سازد. به عنوان نمونه اگر شعار مرگ بر دیکتاتور و تجمعات خیابانی توسط کارگران در ایران حد سرکوب را به حداکثر افزایش می‌دهد در کشوری دیگر این سرکوب حداکثری می‌تواند جدا از حمله به مراکز دولتی و بانک‌ها و... مثلن با خواست کنترل کارگری کارخانه‌ها و عقب راندن جدی مالکیت خصوصی رقم بخورد. در این بین نیروی سرکوب‌گر در ایران با آموزه‌های مذهبی به صورت مضاعف مسلح می‌شود و معترضان تحت عناوینی مانند محارب/سلفی/داعشی کدگذاری می‌شوند اما در کشورهای سکولار با آموزه‌های دیگرستیزانه‌ای (معاصرترین‌اش: تروریسم) که از قضا سکولارند. دستگاه سرکوب در هر صورت به ایدئولوژی‌ای که ستم و سرکوب را توجیه و مشروع می‌سازد، نیاز حیاتی دارد. تفاوت‌های

ایدئولوژیک برخی تفاوت‌های مهم را در ایجاد انواع دستگاه سرکوب بر جای می‌گذارد. روشن‌ترین نمونه‌ی این تفاوت‌ها که در جمهوری اسلامی منشا ستم مضاعف بوده در نابرابری جنسیتی آشکار می‌شود. روند سرکوب‌های دست‌کم چهل ساله‌ی اخیر که همراه با سیطره‌ی قوانین مذهبی بر جامعه بوده این ستم مضاعف را تحمیل کرده است. دستگاه سرکوب به این ترتیب حجم سرکوب سنگین‌تری را متوجه جامعه می‌سازد تا جوامعی که پیش از این روند سکولاریزه شدن را طی کرده‌اند و از این بابت کمتر آسیب می‌بینند. این مسئله مربوط به پروسه‌ی چهل ساله‌ی سرکوب در جمهوری اسلامی است. اما قیام توده‌ای در آبان ۹۸ هرچند به شکل کلی و نامتعیینی از خشم ناشی از ستم‌های مضاعفی نظیر ستم جنسیتی و ستم بر زنان در قالب یکی از اشکال ستم انباشت شده بود اما مشخص در رابطه‌ی مستقیم با این دست از ستم‌ها قرار نداشت و بیشترین بار خشم‌اش را از تضاد ستیزنده‌ی طبقاتی می‌گرفت. پر واضح است که در یک خیزش مشخص با فکتهای قابل مشاهده‌ی موجود باید ابتدا سراغ مولفه‌های برساننده‌ی همان خیزش (اینجا تضاد طبقاتی) رفت و سایر مولفه‌ها (مانند ستم بر زنان) را به شرط اعتلای محتوای مترقی خیزش با مداخله‌گری به آن الصاق کرد.

دستگاه سرکوب جمهوری اسلامی با توجه به اینکه باید از مجموعه‌ی در هم تنیده‌ای از عاملیت ستم‌ها صیانت کند، به دستگاه پیچیده‌تری از سرکوب مجهز است. به گونه‌ای که سوژه‌های زن (با توجه به مثال ستم جنسیتی در بالا) سرکوب مضاعفی را در چرخ‌دنده‌های این دستگاه مجهز به ایدئولوژی زن‌ستیزانه مثلن در بازداشتگاه‌ها متحمل می‌شوند. قطع شرح دقیق‌تر و بیشتری از پیچیدگی سرکوب و سطوح مختلف آن در جمهوری اسلامی می‌توان ارائه داد اما تا آنجا که به این مطلب مربوط است در ادامه‌ی سوالی که پیش‌تر طرح شد این است که آیا نقد اقتصاد سیاسی به این پیچیدگی‌ها و عاملیت ایدئولوژی که انواع چندلایه‌ای از ستم‌ها را اعمال می‌کند بی‌توجه است؟ آیا تاکید بر خصلت برجسته‌ی مناسبات سرمایه‌داری معاصر یعنی نئولیبرالیسم و عاملیت آن در تشدید تضادهای طبقاتی و سایر نابرابری‌ها و ستم‌ها به این معناست که سایر علل و زمینه‌های سرکوب چه در پروسه‌ی چهل ساله‌ی اخیر و چه به صورت مشخص در آبان ۹۸ نادیده گذاشته می‌شود؟ آیا با هدف جلوگیری از بازتولید یک اقتصاد سیاسی معین که برساننده‌ی انواع سرکوب‌هاست نباید رد آن را در هر جا که وجود دارد نشان داد؟ واضح است که غیر از این، تبدیل به دنباله‌چهی نیروهای راست که صرفن با عمده نشان دادن شکاف مذهب و سکولاریسم آگاهانه و مداخله‌گرایانه به دنبال احیای سرمایه‌داری‌اند، خواهیم شد. قیام آبان ۹۸ در بن‌مایه‌های خود یک پدیده‌ی سکولار است و توانایی آن را دارد که از شکاف مذهب_سکولاریسم به سود سکولاریسم عبور کند. با این وجود به دلیل برخورداری از انگیزه‌هایی که بلاواسطه از نابرابری، فقر، بیکاری و... برمی‌خیزد

قابلیت فوری آن را دارد که به امر طبقاتی گره بخورد و از شکل توده علیه هیئت حاکمه به طبقه علیه طبقه تبدیل شود. چنین امری نیازمند نقد اقتصاد سیاسی و تبدیل آن به زبان توده‌ی معترض است. نقد اقتصاد سیاسی شرط مداخله‌ی مترقی در آبان ۹۸ است و هر نوع جهت‌گیری سیاسی برابری‌طلبانه ناچار است که از نقد اقتصاد سیاسی شروع کند.

از قضا پیش‌قراولی اصلاح‌طلبان و اعتدالیون که به لحاظ سیاسی و اقتصادی خود را لیبرال می‌خوانند و خواهان عرفی شدن حکومت، تنش‌زدایی با غرب و مدافع سکولار شدن جامعه‌اند در دفاع از سرکوب قیام آبان‌ماه نشان می‌دهد که چگونه اقتصاد سیاسی به عنوان چسب جناح‌های درون حاکمیت می‌تواند از شکاف مذهب-سکولاریسم فراروی کند و یگانه دلیل سرکوب حداکثری شود. این حرف به هیچ‌روی به دنبال آن نیست که باید از نقش مذهب و سایر ویژگی‌های تاریخی‌ای که در ساخت استبدادی دولت سرمایه‌داری و در پروار کردن دستگاه سرکوب ایفای نقش می‌کنند صرف‌نظر کرد. اما در عین حال می‌خواهد تاکید کند که نقد اقتصاد سیاسی تا چه اندازه می‌تواند ریشه‌های مادی سرکوب را بازشناسی کند و همینطور به یک نگرانی عمده از آینده پاسخ بگوید: استیلاي مجدد سرمایه‌داری.

جستجوی هرگونه تفاوت در حجم و عمق سرکوب‌های دولت‌های سرمایه‌داری از فرانسه و شیلی تا ایران در عین حال که باید تفاوت‌های تاریخی و ساخت اجتماعی و سیاسی این جوامع را در نظر بگیرد بدون توجه به اشتراکات عمیق در اقتصاد سیاسی جهان‌شمول، که البته تجلیات ویژه‌ی خود را در هر جامعه‌ای می‌یابد، کاری‌ست که در نهایت به رستگاری سرمایه‌داری می‌انجامد. نمونه‌ی سنخ‌های چنین کم‌دقتی‌ای را در مقایسه‌ی سرکوب بین رژیم پهلوی و جمهوری اسلامی بارها به حد وفور و غلبه‌یابنده‌ای تجربه کرده‌ایم. این صورت‌بندی عامیانه و دم‌دستی که پهلوی کمتر کشت و سرکوب کرد و جمهوری اسلامی بیشتر، از قضا به دلیل پریدن از اقتصاد سیاسی دوره‌ی پهلوی معمولن به تطهیر پهلوی انجامیده است و خطر آن را نیز پررنگ کرده که به بازتولید آن در فردای جمهوری اسلامی بیانجامد. قطعن این دو دوره در تاریخ معاصر تفاوت‌های مهمی در سرکوب دارند و جمهوری اسلامی واجد سرکوب‌های پیچیده‌تر و عمیق‌تری‌ست. اما تبعیض مذهبی، ستم بر زنان و سرکوب سبک زندگی شهروندان که در جمهوری اسلامی واجد شدیدترین تجلیات است هرگز نمی‌تواند دو سطح دیگر سرکوب (سرکوب ملی و طبقاتی) را، که در هر دو رژیم سیاسی به حد اعلا وجود داشته‌اند، نادیده رها کند. ترازو کشی‌ها در سنجش ارقام و عدد کشته‌ها جدا از آن که نوعی ابتذال رقت‌انگیز سیاسی‌ست به نفع آنکه کمتر «فرصت» کرده است تا بکشد تمام می‌شود. تفاوت‌ها در ارقام زندانیان سیاسی و کشته‌شدگان نه از اراده‌ی دستگاه سرکوب ناشی می‌شود

و نه ارتباطی به حاکم رؤوف یا قسی‌القلب دارد. بلکه ویژگی‌های جنبش‌ها و قیام اعتراضی توده‌ها، توازن قوای گروه‌های سیاسی و همین‌طور جهت‌گیری طبقاتی اعتراضات است که می‌تواند فرصت کشتار افزون‌تر را از دستگاه سرکوب سلب یا آن را برای سرکوب مصمم‌تر کند. به عبارتی ساده تفاوت در ارقام کشته‌ها در این است که آنکه کمتر کشته است نه آنکه نخواست بلکه نتوانست بیشتر از این بکشد.

کارویژه‌ی اصلی نقد اقتصاد سیاسی -هرچند که در سایر وجوه ستم نیز دقت‌نظرهای ویژه‌ای می‌تواند اعمال کند- پرداختن به ریشه‌های طبقاتی سرکوب است. دیدیم که چگونه پروسه‌ی طولانی ستم طبقاتی‌ای که قیام آبان ۹۸ را پدید آورد دستگاه دولتی را به شمولیت همه‌ی جناح‌های داخلی‌اش برای سرکوب در شکل کشتار به میدان آورد. تجربه‌ی آن روز دور از ذهن نیست اگر رادیکالیسم اعتراضات آن‌چنان عمیق شود که از جمهوری اسلامی عبور کند و در عین حال اراده کند اقتصاد سیاسی مستقر را نیز به زیر بکشد، چگونه بلوک‌های سکولار سرمایه‌داری از همان سوئد و فرانسه که فاقد خوی ارتجاعی جمهوری اسلامی نیز هستند، برای سرکوب افزون‌تر در ایران دوشادوش ارتجاع حاکم بسیج شوند.

حالا که اعتراضات در ایران بیش از هر زمان دیگری از خاستگاه طبقاتی برخوردارند و انواع جریان‌های راست‌گرا مترصد مصادره‌ی قیام توده‌ها به سود خود هستند، مداخله‌گری چپ انقلابی بیش از هر زمان دیگری باید بر نقد اقتصاد سیاسی پافشاری کند تا بتوان از احضار گذشته‌ی ارتجاعی در آینده با اسم رمز نئولیبرالیسم خوب و دولت سرمایه‌داری کمتر سرکوب‌گر جلوگیری کرد.

این مطلب می‌خواهد به یاد کشته‌شدگان بندر ماهشهر به پایان برسد. بنابر گزارش‌های چند روز گذشته که بعد از کشتار نیزار از این شهر به بیرون مخابره شده، این شهر شاهد سرکوب سنگین و کشتار بی‌سابقه‌ای بوده است. نکته‌ی افشاکننده در فهم این سرکوب خونین، که با ادوات نظامی مخصوص جنگ‌های کلاسیک مانند دوشکا و تانک صورت گرفته، قرار گرفتن بندر ماهشهر بر مسیر استراتژیک پتروشیمی و صنایع نفت و گاز است. ساکنان این شهر بنا بر گزارش‌ها با وجود همجواری با مراکز ثروت‌مند نفتی و گازی از محروم‌ترین لایه‌های طبقه‌ی کارگرند. وضعیت زیست طبقاتی و کشتار دهشتناک در ماهشهر به صورت فشرده‌ای هر دو وجه سرکوب طبقاتی و سیاسی به شمولیت پروسه‌ی طولانی ستم طبقاتی و ستم ملی را در خود جای داده است. در مقام تحلیل و مداخله‌ی

سیاسی چه برای رهایی از وضعیت مستقر و چه برای ممانعت موثر از بازتولید آن نیازمند چه دستگاه تحلیلی‌ای هستیم جز نقد اقتصاد سیاسی؟

اما نقد اقتصاد سیاسی در مواجهه با کشتار ماهشهر بلافاصله باید با چالشی جدی دست و پنجه نرم کند. وضعیت طبقاتی در ماهشهر با ستم ملی و وضعیت عینی زیست مردم عرب در این منطقه گره خورده است. بنابر گزارش‌ها^۱ با وجود یک جامعه‌ی کارگری پرجمعیت در پتروشیمی و صنایع نفتی ماهشهر و بندر امام بسیاری از جوانان این شهر فاقد شغل‌اند و در عین حال صنایع منطقه مملو از کارگران غیربومی است. شکاف درون‌طبقاتی که ناشی از دستکاری عامدانه در وضعیت اشتغال مردم منطقه و بیکارسازی جوانان است، بر گزاره‌های نژادی، قومی و فرهنگی استوار است. به این ترتیب ساکنان بومی منطقه عمدتاً به دلیل عرب بودن از چرخه‌ی گزینش برای اشتغال حذف می‌شوند و جای‌شان را کارگران غیربومی پر می‌کنند. احتمالاً دو دلیل را بتوان برای چنین حذفی در نظر گرفت: کارگران غیربومی از مهارت و تحصیل بهتری برخوردارند و این عدم برخورداری نزد جوانان بومی خود نشأت گرفته از محرومیت‌هایی است که به دلیل توسعه‌ی مرکزگرا از این منطقه دریغ شده است. به این ترتیب فقدان مهارت و تخصص را می‌توان با اتکا به ستم ملی توضیح داد. امری که در مناطقی مانند کردستان و بلوچستان نیز قابل مشاهده است. دو اینکه کارگران غیربومی به دلیل مناسبات طبقاتی حاکم (مانند ترس از دست دادن شغل، نحوه‌ی یافتن شغل فعلی که بنا بر مناسبات اجتماعی موجود در ایران عمدتاً متکی است بر رابطه و نزدیکی با افرادی که در بوروکراسی گزینش برای استخدام دارای نفوذند و...) به انضمام فاکتور غیربومی بودن و فقدان حمایت ارتباط‌های محلی و خانوادگی، عناصر مطیع‌تر و فرمان‌پذیرتری هستند و چنین ویژگی‌ای صاحب سرمایه را تشویق می‌کند تا از کارگر غیربومی استفاده کند. قطعاً دلایل دیگری نیز می‌توان یافت که بر آرایش درون‌طبقاتی کارگران که متکی بر جدایی‌سازی عامدانه‌ی هویتی شکل گرفته، تاثیرگذار بوده‌اند. سنت اعتراضات در مناطقی مانند ماهشهر (و نیز در کردستان و...) نشان می‌دهد که سازوکار سرکوب چگونه با کدهای ویژه‌ای نظیر «جدایی طلبی» که بر خوانشی هدفمند و امنیتی از هویت اتنیکی ساکنان منطقه استوار است، عمل می‌کند. به این ترتیب ستم طبقاتی در مناطقی مانند ماهشهر با بازتولید مداوم سرکوب ملی همراه است. امری که در نسبت با فارس‌ها به دلیل غلبه‌ی هویت فارس امکان‌پذیر نیست و ستم طبقاتی در نسبت با آن‌ها قطعاً از مسیرهای دیگری خود را بازتولید می‌کند.

آنچه اینجا مد نظر است ماهیت تشدیدکننده‌ی همدستی اشکال ستم است. به صورت مشخص وضعیت ماهشهر

۱- از جمله در این گزارش <http://tiny.cc/omaehz>

دو ستم طبقاتی و ملی را در حد اعلاى تضادى درهم جوش در خود حمل مى کند. قطعن پدیده هایى مانند ستم جنسیتى، ستم مبتنى بر گرایش جنسى و سایر اشکال ستم را نیز مى توان به این لیست افزود. با این حال ستم طبقاتى-ملی در ماهشهر و اعتراضات و کشتارى که با آن روبرو شد همچنان بر وضعیتى استوار است که باید آن را با نقد اقتصاد سیاسى افشا کرد.

آذر ۱۳۹۸

منڙپوڻ
Manjanigh

